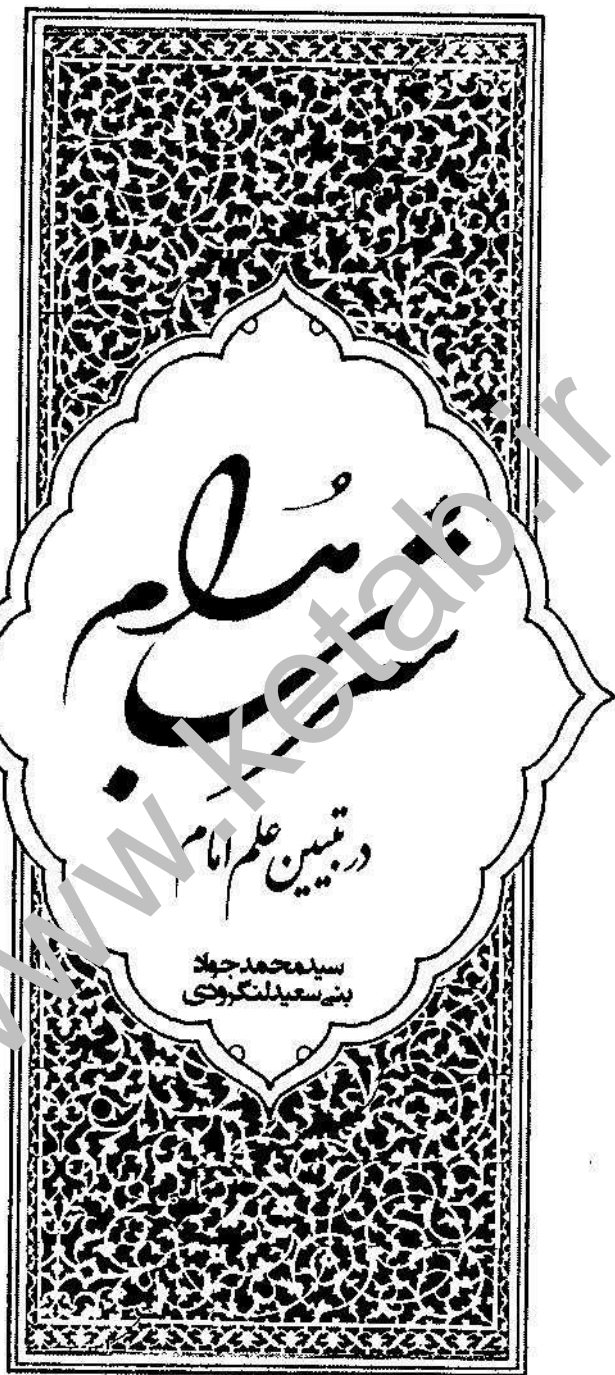


۳۴۶۷



سید محمد جواد
بن سعید تگویی

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع).

سرشناسه: بنی سعید لنگرودی، سید محمدجواد
عنوان و نام پدیدآور: شرب مدام در تبیین علم امام / تهیه و تنظیم سید محمدجواد بنی سعید
لنگرودی

مشخصات نشر: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۴

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.

شابک:

ISBN: 978-964-533-209-7

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۱ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: مدام امام

موضوع: غیب گویی (اسلام)

هتدی کنگره: ۱۳۹۴ ش ۹ ب ۲۲۲/۳۴ BP

ردیف: ۲۹۰۴۱

شماره ک شناس: ۳۸۷۲۷۲۵

ناشر برتر

نوابین نمایانگاه بین المللی کتاب تهران

شرب مدام در تبیین علم امام

تهیه و تنظیم: سید محمدجواد بنی سعید لنگرودی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۱۲۳ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۴

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۷-۲۰۹-۲۳۳-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۲۲۴۷۸ دورنگار: ۰۹۹-۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamaliipub.ir

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۲۱	دورنمای بحث
۲۹	تفصیل بحث
۲۹	انبیا قبل از بعثت
۳۵	پیامبر اسلام قبل از بعثت
۴۳	مفهوم «کتاب» و «علم الکتاب»
۴۴	علم خدا
۴۴	کتاب آسمانی
۴۴	علوم او صیبا
۴۵	کتاب ضبط اعمال
۴۶	شناخت اسماء و صفات خدا
۵۰	شناخت «کتاب الله»
۵۵	شناخت «علم الکتاب»

۶۵	مفهوم «غیب» و «علم الغیب»
۸۷	معنی «روح» در قرآن
۹۸	نحوه ارتباط با این روح
۱۰۶	نمونه‌هایی از تلقی اخبار
۱۱۷	عدم اطلاع از بعضی مسائل
۱۲۹	شبهه
۱۲۹	۱. حکمت اعطای نبوت به بعضی افراد
۱۳۵	۲. مکاتب بزرگان انبیاء و ائمه
۱۴۱	فهرست منابع

مقدمه

بحث این رساله در مورد علم انبیا و اوصیا است؛ و غرض از این تحقیق، شناخت بشر ائمه اهل بیت علیهم السلام در موضوع علوم مربوط به ایشان بود که متنهای بحث، دایره آن وسیع تر شده و در نتیجه به اصل هویت سفایت سفرای الهی پرداخته شد. گرایش بحث صرفاً در مورد علوم است که در اختیار ایشان قرار دارد؛ بنابراین در مورد سایر فضایل و صفات ایشان نفیاً و اثباتاً مطلبی اظهار نمی‌شود.

نقل اقوال مختلف و ارائه تاریخچه بحث، راجب الله کلام و انصراف از اصل بحث و انحراف ذهن مخاطب از موضوع، به با محتوای این تحقیق می‌شود، لذا از آن صرفنظر گردید؛ گزسته از اینکه در این مورد تالیفات متعددی وجود دارد که می‌توان به آنها مراجعه نمود.

در مورد بررسی اسناد احادیث تذکر این نکته لازم است که تمامی آیات و روایات وارد شده در این مجموعه - به استثنای

موارد نادری که تذکر داده شده - معاضد و مؤید یکدیگراند و تعارضی با هم ندارند تا نوبت به بررسی اسناد برای ترجیح بین آنها برسد. در ویراست اول برای سهولت مراجعه محققین، آدرس تمامی روایات از کتاب شریف «بحار الانوار» استخراج شده بود، و البته بر اهل آن پوشیده نیست که آدرس منابع اصلی آن نیز از همان منبع قابل دسترسی است؛ ولی در این ویراست بنا بر جهاتی علاوه بر آدرس بحار الانوار، آدرس منابع اولیه نیز ذکر شده است. اسم کتاب با الهام از تعبیر امام رضا علیه السلام در مورد آیه شریفه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَضْحَكُمْ عَفَا غَيْرُهُمْ تَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ»^۱ که «ماء معین» را به علم امام تفسیر فرمودند، با توجه به اینکه نتیجه این تحقیق بر آنست که وجود مقدس امام علیه السلام از منبع علم الهی - به واسطه روح القدس - در حال دریافت علوم جدید می باشد و از سرچشمه زلال علم الهی سیراب می شود، «شرب مدام در تبیین علم امام» نامیده شد.

در محدوده اعتقادات و باورهای دینی ما - که از مهمترین مسائل مسئله علم امام علیه السلام است. به این بیان که ما - به پیامبر و امام علیه السلام باید به تمام آنچه امت به آن احتیاج دارند عالم باشند؛ زیرا جهل به این امور نقص است، و پیامبر و امام باید از این نقص مبرا باشند تا شایستگی تبعیت و اطاعت را احراز کنند و به عنوان

۱. سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰.

اسوه، راهنمای کاملی برای مردم باشند. ولی سخن بر سر محدوده این علم است که آیا صرفاً علم به احکام را در بر می‌گیرد، یا علم به موضوعات خارجی و سایر حوادث و وقایع عالم - خواه در گذشته اتفاق افتاده باشد یا در آینده به وقوع بپیوندد - را نیز شامل می‌شود؟ ما معتقدیم که امام علیه السلام عالم به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» می‌باشد و به همه حوادث ملک و ملکوت آگاهی دارد. و البته ادله این عقیده، در مقام ثبوت - عقلاً^۱ و نقلاً^۲ - متقن است و این اعتقاد را مبرهن می‌سازد به نحوی که جای هیچگونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد.

اما از طرفی در مقام اثبات و در سیره عملی ائمه علیهم السلام به موارد فراوانی بر می‌خوریم که دلالت بر این مطلب دارد که ایشان در بسیاری از جهات زندگی شخصه‌شان همانند دیگران عمل می‌کنند؛ و سلوکشان این مطلب را می‌رساند که از بسیاری از وقایع

۱. منظور از ادله عقلی، اثبات امکان عقلی اطلاع بر غیب است، که حکما و فلاسفه عمیقی در این زمینه و در تطبیق آن با نفس نبی و ولی ارائه کرده‌اند؛ ولی از آنجا که طریقه درک و قضاوت درباره یافته‌های آنان نیاز به مقدمات فراوانی دارد، مراجعه به آثار اهل بیت را به اهلش واگذار می‌کنیم. می‌توان برای شروع به فصول ۷ تا ۲۲، از نمط دهم (اشارات و تنبیهات، ابن سینا مراجعه نمود).

۲. شیخ حرّ عاملی، در کتاب وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۲ اینگونه می‌نویسد: «ان الاخبار متواترة بان الله علم نبيه ما كان وما يكون؛ وكذلك الامام، (روایاتی که می‌گوید خداوند به پیامبرش ماکان و مایکون را تعلیم داده در حدّ تواتر است؛ و در مورد امام نیز همین گونه است).

اطلاع فوق طبیعی ندارند. همانند دیگران علم به حوادث پیدا می‌کنند، و همانند دیگران به مقتضای علمشان عمل می‌کنند. ولی ما هر کجا که اطلاع فوق طبیعی بر امری ارائه می‌دهند، می‌گوییم علم لدنی دارند؛ و هر کجا که به روش معمول عمل می‌کنند، توجیهمان اینست که ایشان مأمور به ظاهرند و وظیفه رسیدن که همانند سایرین عمل کنند و به علمشان توجهی نداشته باشند!

در حالیکه این توجیه بسیار نارسا به نظر می‌رسد؛ زیرا: اولاً، اگر چه بیشتر تأمل کنیم، نتیجه این توجیه این می‌شود که ائمه علیهم‌السلام یک عمر در میان مردم (العیاذ بالله) نمایش بازی می‌کنند؛ همه چیز را در دست اطاری بروز می‌دهند که مردم فکر کنند نمی‌دانند!

بعنوان مثال، امیرالمومنین علیه‌السلام بعد از ازگشت از نهروان، و در جریان رسیدن خبر اشغال مصر توسط حمال معاویه، و کشته شدن محمد بن ابی بکر، می‌فرماید: «سبحان الله! در حالی که ما امید داشتیم بر اینها غالب شویم و آنچه در دستشان است (شام) بگیریم، آنها بر ما غالب شده و آنچه در دست ما بود (مصر) گرفتند...»

۱. کشف المحجبة لثمرة المهجة، ص ۲۳۵: «كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام كِتَابًا بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنَ الشَّهْرَوَانِ وَأَمَرَ أَنْ يُقْرَأَ عَلَى النَّاسِ، وَذَلِكَ أَنَّ النَّاسَ سَأَلُوهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ، فَقَضِبَ علیه‌السلام وَقَالَ قَدْ تَفَرَّغْتُمْ لِلسُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ، وَهَذِهِ مِصْرٌ قَدْ انْفَتَحَتْ، وَقَتْلَ

اگر امام از قبل می دانستند که این جریان اتفاق می افتد، اعلام اینکه ما امید داشتیم پیروز شویم! چه معنایی دارد؟^۱
یا اینکه قبل از آنکه در صفین با دشمن رو برو شوند، خطاب به سپاه خود می فرماید: «پس زمانیکه شکست دشمن به اذن خدا محقق شد، فراریان را نکشید، به تسلیم شده گان صدمه نزنید، و مجروحان را به قتل نرسانید!»^۱

تصور کنید این سخنان را کسی می گوید که از قبل می داند در این جنگ پیر زنی شده و نیاز به این توصیه ها نیست.

یا اینکه در تواریخ آمده است که وقتی خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، اشک در چشمان حضرت جمع شد، و...^۲
دانستن شهادت مسلم از قبل با وجود این رفتار از امام علیه السلام جور در نمی آید! بلکه باید همان لحظه که مسلم شهید شد امام چنین

→ مُعَاوِيَةُ بْنُ عَبْدِ جَبْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، فَبَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ وَبِأَنَّهَا مُصِيبَتِي بِمُحَمَّدٍ قَوْلَ اللَّهِ مَا كَانَ إِلَّا كَيْفِيَّتِي، سُبْحَانَ اللَّهِ بَيْنَا نَحْنُ نَرْجُو أَنْ نَغْلِبَ الْقَوْمَ غَالِبًا مَا فِي أَيْدِيهِمْ إِذْ غَلَبُوا عَلَيَّ مَا فِي أَيْدِينَا... (بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۷)

۱. نهج البلاغه (للمصطفى صالح)، ص ۳۷۳. «مِنْ وَصِيَّتِهِ علیه السلام لِعَسْكَرِهِ قَتْلَ إِيْقَاءِ الْغُلَامِ الْمُسْلِمِينَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُوَكُمْ فَاثْمَكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ وَتَرْكُكُمْ إِيَّاَهُمْ حَتَّى يَبْدُوَكُمْ حِمَّةَ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصَيِّرُوا مَسْغُورًا وَلَا تُجَاهِرُوا عَلَيَّ جَرِيحًا...» (بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۵۸)

۲. اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهري، ص ۷۴. «وَقَالَ السَّيِّدُ أَنَا هَبْرُ مُسْلِمٍ فِي رُبَالَةٍ ثُمَّ إِنَّهُ سَارَ فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ تَرْكُنْ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِبَعَةَ قَالَ قَانَسْتُمْرَ الْمُسْتَمِرَّ علیه السلام بِأَكْبَى ثُمَّ قَالَ رَجِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ...» (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴)

عکس العملی بروز می‌دادند! و همانگونه که گفتیم اینگونه موارد در زندگی ائمه علیهم‌السلام بسیار فراوان است.^۱

ثانیا، می‌دانیم که بنا بر اصل اشتراک تکلیف، تکالیف الهی برای همه یکسان است، و امام و غیر امام در مکلف بودن نسبت به تکالیف الهی با هم برابرند. با این وجود، توجیه مزبور با اصل تکلیف و وظائف ایشان در برابر خداوند ناسازگار است. اگر ایشان از همه امور و نتایج تمامی افعال با خبر باشند، دیگر مکلف بودنشان منافی ندارد. تکلیف، و اخلاص در عمل به تکلیف، برای کسی که این راه عمل را می‌داند، چه معنا دارد؟! برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید: فرض کنید که اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام از ابتدا می‌دانستند که در سه روز آینده که روزه می‌گیرند، مسکین و یتیم و اسیر خواهند آمد. ایشان غذایشان را به آنها می‌دهند؛ بعد هم مائده آسمانی می‌آید و ایشان را سیر خواهد کرد؛ دیگر این چه افتخار و فضیلتی است که خداوند در ملح آن آیه نازل کند که: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسْرًا»؛ «و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین، یتیم و اسیر»

۱. فراوانی این موارد به اندازه طول تاریخ زندگی ایشان است؛ یعنی مطالعه سیره عملی نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام در زندگی شخصی، در معاشرت با مردم، در جنگ‌ها، برخورد با دشمنان و مخالفان، برخورد با خلفا در هر دوره، در اداره خانواده و مدیریت جامعه و... همه و همه شاهد بر این قول است؛ و در برابر تعداد شواهد و نصوص -کرامات و معجزات و اخبار غیبی- دال بر قول مقابل، بسیار بیشتر و اساسا غیر قابل مقایسه است.

۲. سوره انسان (۷۶)، آیه ۸.

و «اسیر» اطعام می‌کنند؛ و آنگاه ادعا کنند که: «إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لِيُوجِبَ اللَّهُ! لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»؛ «ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم!».

یا اینکه اگر علی علیه السلام می‌دانست که در لیلۃ المبیت کشته نخواهد شد، دیگر خوابیدن در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله فضلی برای او محسوب نمی‌شد تا آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ»^۱؛ «بعضی از مردم جان خود را بخاطر خشنودی خدا می‌فروشند»؛ در روح آن نازل شود.

ثالثاً، اگر نبی و امام ز غیب آگاه باشند، پس حتماً از وقایعی که موجب ضرر و زیان ایشان می‌شود باخبر می‌شوند، و در این صورت هم عقل و هم شرع حکم می‌دهد که از آنچه موجب ضرر و زیان می‌شود اجتناب کنند؛^۲ در حالی که می‌بینیم هم نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و هم امامان علیهم السلام مکرراً در امور مکرر تار شدند که باعث ضرر و زیان، و حتی منجر به کشته شدن ایشان شده است. مانند امیرالمؤمنین علیه السلام که شب نوزدهم ماه رمضان علیه السلام منع

۱. سوره انسان (۷۶)، آیه ۹.

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۷.

۳. و قرآن کریم به این امر تصریح دارد، و از زبان رسول اکرم می‌فرماید: «...وَأَوْ كُنْتُ أَغْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْغَيْبِ وَمَا مَسْنِي الشُّؤْمُ إِنَّ أَنَا الْإِنْدِيدُ وَبَشِيرٌ يَقُومُ يُؤْمِنُونَ»؛ «...و اگر از غیب با خبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم، و هیچ بدی (وزیانی) به من نمی‌رسید؛ من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده‌ام برای گروهی که ایمان می‌آورند» (سوره

اعراف (۷)، آیه ۱۸۸)

اهل بیتشان و نشانه‌هایی که برای ایشان آشکار شد، به مسجد رفتند و با ضربت ابن ملجم به شهادت رسیدند؛ و یا سیدالشهدا علیه السلام در آنچه در کربلا اتفاق افتاد و اقدام حضرت موجب شهادت ایشان و اهل بیت علیهم السلام و اصحاب ایشان شد، و زنان و کودکان به اسارت درآمدند. اگر دانسته این کار را کرده باشند، از مصادیق بارز به تلاکت افکندن نفس است، که خداوند در قرآن از آن نهی کرده؛^۱ در امکان ندارد که امام معصوم فعل حرامی را که خداوند در قرآن از آن نهی کرده است انجام دهد.^۲ و اگر ندانسته بوده، باید بپذیریم

۱. ﴿... وَلَا تُلْهُ أَبَا يَكْفُرٍ التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و خود را به دست خود، به هلاکت نرسانید. بپوشید. نیکو کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد. (سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵).

۲. البته این شبهه را ما در اینجا صرفاً با این خاطر آوردیم که دیگران در این بحث آن را مطرح کرده‌اند و گمان کرده‌اند به بحث علم امام دخلی دارد؛ در حالیکه این شبهه جواب واضحی دارد و اساساً به بحث علم امام مربوط نیست. سود؛ و آن اینکه: اینگونه نیست که در هر موردی که انسان احتمال دهد یا علم به کشتن شدن داشته باشد، اقدام به آن مورد، مصداق به هلاکت افکندن نفس و مورد نهی شارع باشد. در راه خدا و مقاتله با دشمنان، اساساً حکم به جانپازی است؛ دستور به کشتن و کشته شدن است! (یقتلون او یقتلون)؛ با اینکه علم داری اگر در معرکه قتال وارد شوی کشته می‌شوی، یا حرکت کنی و بروی. سیدالشهدا علیه السلام هم نه به علم امامت (که اساساً نوبت به طرح آن نمی‌رسد) بلکه به علم متعارف می‌دانستند که کشته می‌شوند، حکم قتل ایشان از طرف حکومت مرکزی (یزید) به حاکم مدینه ابلاغ شده بود، و ایشان خود فرمودند: یا باید با یزید بیعت کنم که دینم از دست می‌رود، و یا بیعت نکنم که کشته خواهم شد! پس در راه احیای دین، کشته شدن را که وظیفه خود می‌دانستند برگزیدند. و این امر همانگونه که گفتیم ربطی به علم امام و سایر مباحث و شبهات پیرامون آن ندارد.

که اطلاعاتشان از امور، محدود است و قائل شویم به اینکه در بسیاری از موارد، زندگی ایشان نیز مانند سایرین است و به همان مقدار به موضوعات علم دارند، و بر همین اساس عمل و رفتار می‌کنند. که این حرف نیز با اعتقاد اولی ما ظاهراً در تضاد است و ما را به تناقض می‌کشاند.

برای حل این معضل و جمع بین این دو عقیده، که هم ایشان را صاحب کل علوم انیم، و هم بر این باور باشیم که در بسیاری از مسایل روزمره علم آنان به اندازه دیگران است، راه نسبتاً طولانی و پیچیده‌ای باید پیموده شود. به عبارت دیگر، حل این مسئله با همین مقدمات به دست نمی‌آید، بلکه به مقدمات دیگری نیاز است که باید ابتدا به آنها پرداخت. بنابراین لازم است که با حوصله و دقت به مقدمات راه گشای حل این مسئله توجه شود.

واقع مطلب اینست که در مورد این مسئله کلمات علمای اعلام گذشته (أعلى الله مقامهم) مضطرب است. و غالباً تمیزی بین اقسام و مراتب علوم مانند: علم به احکام، علم به موضوعات، علم به مصادیق خارجی، علم به «ما کان»، علم به «ما یکون»، علم «ما هو کائن»، علم به غیب، و ... نگذاشته‌اند و به نحو اجمال پاسخ داده‌اند. در حالیکه حقیقتاً به این سؤال به نحو اجمال نمی‌توان پاسخ صحیحی داد که حق مطلب را ادا کند. کما اینکه پاسخ‌هایی که تاکنون داده شده یک طرفه است، یعنی اینکه یا داشتن علم

غیب را نپذیرفته‌اند،^۱ و یا اینکه برای اعمال و رفتار معمول ائمه علیهم‌السلام توجیه معقولی ارائه نداده‌اند.

۱. مرحوم طبرسی، در مجمع البیان، ذیل آیه ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ (سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۹) می‌نویسد: احدی از شیعه امامیه را نمی‌شناسم که معتقد باشد احدی از بشر بتواند متصف به علم الغیب باشد و شیعه امامیه از چنین نسبتی میراست. متن عبارت ایشان اینگونه است: «ذكر الحاكم أبو سعيد، في تفسيره، أنها تدل على بطلان قول امامية الأئمة يعلمون الغيب. و أقول ان هذا القول، ظلم منه لهؤلاء القوم، فانا لانعلم أحدا منهم، با أحدا من أهل اسلام، يصف أحدا من الناس بعلم الغيب؛ و من وصف مخلوقا بذلك فقد فاسد الدين. و الشيعة امامية برآء من هذا القول؛ فمن نسبهم الى ذلك، فسألهم فيما بينه وبينهم، حاكم أبو سعيد، در تفسيرش آورده است که: آیه فوق دلالت بر بطلان قول شیعه امامیه دارد که می‌گویند ائمه غیب می‌دانند. ولی من می‌گویم این سخن او ظلم به شیعه امامیه است چرا که ما می‌دانیم از آنان بلکه احدی از مسلمانان را سراغ نداریم که احدی از مردم را متصف به داشتن علم غیب کنند. و هر کس مخلوقی را متصف به داشتن علم غیب کند، از دین خارج شد. شیعه امامیه از این سخن بری است؛ و هر کس چنین نسبتی به آنها دهد در پیشگاه خدامستوا خواهد بود». (مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰۳) و در ذیل آیه ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲۳) می‌فرماید: هر کس قائل شود احدی جز خدا علم الغیب دارد، از دین خارج است. متن عبارت ایشان اینگونه است: «هو وجدت بعض المشايخ ممن يزعمون بالدوان والتشنيع، قد ظلم الشيعة امامية في هذا الموضع من تفسيره، فقال هذا يدل على ان الله سبحانه يخصص بعلم الغيب، خلافا لما تقول الرافضة أن الأئمة يعلمون الغيب؛ ولا شك في ذلك. عن الصادق، من يقول بامامة الاثني عشر ويدين بأنهم أفضل الأنام بعد النبي صلى الله عليه وآله؛ فان هذا دابة وديدنه فيهم، يشنع في مواضع كثيرة من كتابه عليهم، وينسب الفضائح والقبائح اليهم، ولا نعلم أحدا منهم استجاز الروص بعلم الغيب لأحد من الخلق، فانما يستحق الروص بذلك من يعلم جميع المعلومات لا بعلم مستفاد، و هذه صفة القديم سبحانه العالم لذاته، لا يشركه فيها أحد من المخلوقين؛ و من اعتقد أن غير الله سبحانه يشركه في هذه الصفة، فهو خارج عن

به نظر می‌رسد که باید ابتدا بین محدوده‌های علوم و مراتب آن، کیفیت اطلاع از آنها، به نحو مشخصی تمییز داده شود، و آنگاه

→ ملة اسلام؛ یکی از بزرگانی که به دشمنی و بدگویی در مورد شیعه امامیه معروف است، در تفسیرش ذیل آیه فوق به این گروه ظلم کرده و گفته است: «این آیه دلالت دارد بر اینکه علم غیب مختص به خداست؛ بر خلاف آنچه رافضی‌ها می‌گویند که ائمه غیب می‌دانند، بی‌شک منظر او از رافضی‌کسانی هستند که به امامت ائمه اثنی عشر معتقدند و آنها را بهترین خلق بعد از پیامبر ﷺ می‌دانند. و البته این عادت اوست که در جاهای متعددی از کتابش از آنها بدگویی کرده و بدی‌ها و زشتی‌هایی را به آنها نسبت می‌دهد. در حالیکه ما احدی از شیعه را «راغ» نبریم که اجازه دهند مخلوقی را به صفت عالم الغیب متصف کنند. عالم الغیب تنها صفتی است که تمام معلومات را بدون واسطه می‌داند، و او جز ذات قدیم خداوندی که علم ذاتی دارد نیست، و در این صفت احدی از مخلوقین با او شریک نیست؛ و هر کس معتقد شد که خدا با او در این وصف شریک است، از دین اسلام خارج شده است.» (مجمع البیان، ج ۱۲، ص ۱۲۰)

البته با تفکیکی که ما ارائه خواهیم داد این نظر نیز صحیح است؛ یعنی ما معتقدیم که امام غیب می‌داند و در عین حال قول مرحوم طبرسی نیز صحیح است. سید مرتضی، در کتاب «الشافی» نیز معتقد است که علوم رهبری نیست که مختص شأن امام باشد. امام شؤونی دارد که مختص اوست، و احدی به آنها دسترسی ندارد، آنها را باید بداند؛ چون ما غیر از امام مرجع دیگری در آن زمینه‌ها نداریم، و آن حج آن مانند فیزیک و شیمی و ... را لازم نیست بدانند، و نمی‌دانند، و نقصی بر او نیست. امامان حکم خدا را بداند، کتاب و سنت را بشناسد، تا بتواند ما را در مسیر خدا هدایت کند. و سخن ایشان اینچنین است: «... فقد أصاب فی أن ما لا تعلق له بما یقوم به امام لا یجب أن یعلمه، إلا أنه ظنّ علینا أننا نوجب هذا الجنس من العلوم، فلماذا أتبع کلامه بالحکایة عنّا ایجاب کونه عالماً بما جرى مجرى الغیب و معاذ الله أن نوجب له من العلوم إلا ما تقتضیه ولايته، و یوجب ما ولیه، و أسند الیه من الأحکام الشرعیة، و علم الغیب خارج عن هذا؛ او (صاحب کتاب المغنی) این سخن را که آنچه وظیفه امام نیست لازم نیست بدانند، درست

حکم هر کدام را به نحو مجزا بررسی کرد و به نتیجه رسید. به عبارت دیگر به این مسئله یک جواب کلی آری یا خیر، نمی‌توان داد. پاسخ آن هم آری است و هم خیر، با تفصیلی که در آینده به لطف خدا به آن خواهیم پرداخت.

بدیهی است که با این بحث نمی‌توان صرفاً با دید عقلانی مواجه شد، زیرا عقل بشر با توجه به محدودیت‌های خود توان حل

→ گفته اند: ولی گمان کرده که ما این نوع از علوم را نیز بر امام واجب می‌دانیم، به همین جهت بر امام کلامش از قول ما حکایت کرده که واجب است امام عالم به غیب باشد؛ و به خرافات می‌آموزد. از اینکه برای امام بیش از آن مقدار که ولایتش اقتضا دارد، علومی را واجب بدانیم؛ و امام را بخرج از این محدوده است. (الشافی فی الإمامة، ج ۳، ص ۱۶۴)

شیخ طوسی، در تلخیص الشافی بیان نظر را تأیید نموده است: ... و لم نوجب أن یکون عالماً بما لا تعلق له بالأحكام الشرعية. أما العلم بالصناعات و المهن، فلیس الامام رئیساً فی شیء منها و لا مقدماً فیها، لأن رئیساً فی الصناعات لوجب أن یکون عالماً بها... و ما لازم نمی‌دانیم که امام به آن چیزهایی که ربطی به احکام شرعی ندارد عالم باشد... اما علم به صنعت‌ها و حرفه‌ها، امام دربار آن هیچ ریاست و پیشوایی ندارد؛ و اگر بر آنها هم ریاست می‌داشت واجب می‌بود که آنها را بر بداند. (تلخیص الشافی، ج ۱، ص ۲۵۲)

ملاحظه می‌کنید که برای نفی علم الغیب از غیر خدا، که البته ادله سوی‌ای دارد، دایره وسیعی از علوم را از محدوده علم امام خارج کرده‌اند، و برای آن نیز توجیهاتی ذکر فرموده‌اند که مثلاً وجوبی ندارد امام اینها را بدانند، و ارباب این علوم کسان دیگری هستند و... در حالی که با بیانی که خواهد آمد این دایره وسیع از علوم اساساً جزو علم غیبی که مختص خدا است نمی‌باشد، و لزومی ندارد برای اینکه بپذیریم تنها خداست که عالم الغیب است، این علوم را از امام نفی کنیم.

این مسئله را ندارد، و نمی‌تواند محدوده علوم الهی پیامبران را مشخص کند!

به عبارت دیگر، این بحث، بحثی به اصطلاح درون دینی است، و بدون کمک گرفتن از گزاره‌های دینی نمی‌توان درباره آن سخن گفت؛ چرا که ما اصل مسئله نبوت را با چیزی به نام «معجزه» (چیزی که عقل بشر از درک علل آن، و انجام آن عاجز است) اثبات می‌کنیم. (دقت کنید)

امام صادق علیه السلام بعد از بیاناتی که در مورد معرفی شأن و منزلت انبیاء علیهم السلام دارند، می‌فرماید: «وَلَا تَتَصَرَّفْ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ وَأَحْوَالِهِمْ وَأَخْلَاقِهِمْ إِلَّا يَبْأَنُ مِنْكُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاجْتِمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ بِدَلَالٍ تَتَحَقَّقُ بِهَا فَضَائِلُهُمْ وَسَرَائِرُهُمْ. أَنْتُمْ بِالْوُصُولِ إِلَى حَقِيقَةِ مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ؟!؛ با عقل خود در مقامات، احوال و اخلاق انبیاء، تصرف نکن مگر اینکه با بیان محکمی از جانب حاضران اجماع اهل بینش، به دلایلی دست یابی که بتوانی با آن فضایل و سرائب ایشان را درک کنی؛ و کجا می‌توان به حقیقت آنچه ایشان نزد خدا دارند رسید؟!». آیا فکر «من»، فکر انسانی که در عالم ماده به سر می‌برد و در شناخت همین عالم در دسترس که ابزار شناخت آن را هم ندارد مانده است! می‌تواند آن محدوده‌های عالی را بررسی کند؟ آیا می‌تواند به ماورای این عالم نفوذ کند و جزئیات مراتب آن عالم را مشخص کند؟!.

